



۲۰۱۶/۱۱/۱۵



بصیر صباح

چهره های تاریخی

تحقیق و نگارش بصیر صباح

بخش هفتم

قسمت سوم

ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی

(۳۲۹ هـ / ۹۴۹ م)



بوی بوی مولیان آید می
یاد یار مهربان آید می



نمونه اشعار:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که به روز تو آرزو مند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه
کرا زبان نه به بند است پای دربند است

اندر بلای سخت:

ای آن که غمگینی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را؟ گیتی ست، کی پذیرد همواری؟
مستی نکن که او نشنود مستی رازی مکن که نشنود او زاری
شو، تا قیامت آید زاری کن! کی رفته را به زاری باز آری؟
آزار بیش بینی زین گردون گر تو به هر بهانه بیازاری
گوئی گماشته است بلایی او بر هر که تو بر او دل بگماری
ابری پدیدنی و کسوفی نی بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم بر خویشتن ظفر ندهی باری

اندر بلای سخت پدید آید

فضل و بزرگمردی و سالاری

کليله و دمنه

مهم ترین اثر او کليله و دمنه منظوم است. جز آن سه مثنوی از او به ما رسیده و از بقیه اشعارش جز اندکی مانده است. کليله و دمنه در اصل کتابی ست هندی که در دوره ساسانیان به دستور بزرگمهر و به وسیله برزویه طبیب به پارسی میانه ترجمه شد. و داستانیست رمز آمیز از زبان حیوانات. روزبه دادویه مشهور به ابن مقفع پس از اسلام آن را به عربی برگرداند و همان اثر ابن مقفع یا متن پهلوی به توسط رودکی به شعر فارسی در آمد. نصرالله منشی از معاصران بهرامشاه غزنوی نیز در سده ششم ترجمه ابن مقفع را به نثر پارسی کشید. داستان منظوم شدن کليله و دمنه به توسط رودکی در شاهنامه نیز منقول است. شیخ بهایی در کتاب کشکول خود آورده است که منظومه کليله و دمنه رودکی مشتمل بر دوازده هزار بیت بوده است. اینک نمونه ای از ابیات باقی مانده از منظومه کليله و دمنه رودکی:

دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست با نهیب و سهم این آوای کیست؟
دمنه گفت اورا: جز این آوا دگر کار تو نه هست و سهمی بیشتر

آب هر چه بیشتر نیرو کند
بند ورغ سست بوده بفگند
دل گسسته داری از بانگ بلند
رنجکی باشدت و آواز بلند

سند بادنامه

از دیگر آثار رودکی می توان به سند باد نامه اشاره نمود. اثر سند باد نامه هم از اصلی هندی بوده که از عصر ساسانیان به فارس رفته و از فارش به ادبیات عرب و اروپا راه یافته است. سند بادنامه در دوره سامانیان به فرمان نوح بن نصر سامانی به پارسی ترجمه گشت. هم اکنون تنها یک سند بادنامه در دست داریم که تہذیب کاتب سمرقندی می باشد و اصل آن نوشته ابوالفوارس قنازری است. مطابق تحقیق پاول هرن شرق شناس مشهور آلمانی مربوط به سند بادنامه رودکی است:

آن گرنج و آن شکر برداشت پاک
وندر آن دستار آن زن بست خاک
آن زن از دکان فرود آمد چو باد
پس فلرزنگش بدست اندر نهاد

یا این بیت:

تا به خانه برد زن را با دلام شادمانه زن نشست و شادکام

اشعار غنایی

عمده اشعار غنایی رودکی را غزل ها و رباعی های وی تشکیل می دهند. این اشعار که بر پایه دم غنیمت شماری و خوشی و گذران زندگی و معاشقه استوار است شباهت زیادی با اشعار هوراس و آناکرئون و ابونواس دارد و در حقیقت تجدید گر راهی است که از اپیکور آغاز شده به رودکی رسیده و از همین راه به دست خیام و حافظ سپرده شده است. خمریات او بسیار شبیه به خمریات ابونواس است. در این گونه خمریات و نیز در اوصاف طبیعت و زیبایی های جهان او بسیار موفق عمل نموده که این موفقیت را در تاثیر بر متاخرین می توان جست. علت اصلی موفقیتش را می توان در ذوق بالا در تصویر سازی و تشبیهات دقیق و لطیف دانست. همین تشبیهات و جلوه های رنگارنگ و گوناگون طبیعت در شعر رودکی راه را برای شاعرانی مانند منوچهری دامغانی در وصف طبیعت گشود. یک مورد از خمریات معروف رودکی بدین قرار است:

بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناب استی
و یا چون برکشیده ابر پیش آفتاب استی
سحابستی قدح گویی و می قطره سحاب استی
طرب گویی که اندر دل دعای مستجاب استی
اگر می نیستی یکسر همه دل ها خراب استی
اگر در کالبد جان را ندیدستی شراب استی

مدایح

اولین مدیحه در پارسی ظاهراً در سیستان به وسیله محمد سگری و بسام کرد سروده شد. که در مدح یعقوب لیث بود. رودکی نیز مانند غالب شعراء شاعر درباری بود و در مدح و تکریم شاهان و فضلاء بیت می سرود. مدایح او غالباً

به صورت قصیده اند. گاهی تنها در پایان قصیده چند بیت در مدح کسی نیز گفته و اضافه می شود و گاهی نیز قصاید بلند بالایی در مدح بزرگان در اشعار او دیده می شود. مهمترین و معروفترین مدیحه او در مدح ابو جعفر احمد بن محمد امیر سیستان است و با این مطلع آغاز می شود:

مادر می را بکرد باید قربان

بچه او را گرفت و کرد به دندان

او به جز مدایح مرآئی و هجویاتی نیز دارد که البته تعدادشان چندان زیاد نیست. او در مدح بسیار میانه رو بوده و اثری از تملق و چاپلوسی در مدحیاتش نمی توان یافت. از مرآئی معروف او نیز دو مورد که برای شهید بلخی و خواجه مرادی سروده شده است شهرت دارد. در شعر رودکی پند و اندرز و سخنان حکیمانه نیز به وفور یافت میشود که همین گونه در شعر کسایی مروزی و فردوسی و ناصر خسرو نیز آمده است. بیشتر پند و اندرزهای رودکی اخلاقی و درباب هوشیاری و هشدار است که خواننده را به پندگیری و عبرت آموزی از جهان وا می دارد:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا که غم نخوری

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه کرا زبان نه به بند است پای در بند است.

مقام رودکی در ادبیات پارسی

رودکی را پدر ادبیات پارسی دانسته اند... پیش از وی شعر پارسی سروده می شد اما کیفیت اشعار رودکی آغازگر راه پیشرفت ادبیات پارسی بود. ریچارد فرای عقیده دارد که رودکی در تغییر خط از خط پهلوی به خط پارسی نقش داشته است. در تذکره ها و کتب پارسی اشعار وی بارها ذکر شده است که همین ها اساس جمع آوری دیوان وی بودند. اشعار او بارها به توسط شاعران مورد استقبال قرار گرفت و بارها در تضمین ها از آنها استفاده شد. وی در میان شاعران پارسی بسیار مورد ارج و احترام بوده و کمتر کسی زبان به نکوهش وی گشوده است. او شعر پارسی را از پیروی از شعر عربی جدا کرد و اوزان و قالب های جدید پارسی به وجود آورد و با ترجمه منظومه های مختلف و سرودن اشعار حکیمانه و تعلیمی و نیز تغزلات و مدیحه راه را برای پیشرفت شعر پارسی به خوبی گشود. از کسانی که از سروده های رودکی در اشعار خود تضمین آورده اند می توان به غضایری رازی، عثمان مختاری، سوزنی سمرقندی، فرخی سیستانی، معزی نیشابوری، خاقانی شروانی، ابوسعید ابوالخیر، مولانا جلال الدین بلخی و حافظ اشاره نمود. در مورد غزلیات وی که نخستین نمونه در دست غزل فارسی است عنصری بلخی می گوید:

غزل "رودکی" وار نیکو بود

غزل های من رودکی وار نیست

مولوی نیز در بسیاری موارد از اشعار رودکی استقبال کرده است. که مهمترین آنها شعری است که مولوی در مرثیه سنایی سروده است که تقلید مستقیمی از سروده ای از رودکی به این مطلع است:

{ مرد همانا که مرادی بمرد / مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد }

مولوی در مرثیه ای در باب مرگ سنایی غزنوی اینگونه آورده است:
گفت کسی خواجه سنایی بمرد مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد
در جایی دیگر مولوی یکی دیگر از تنها چند کلمه از متن اصلی رودکی را تغییر داده است که نشان از علاقه وی به اشعار رودکی دارد. رودکی در غزلی اینگونه می سراید:

هر باد که از سوی بخارا به من آید

با بوی گل و مشگ و نسیم و سمن آید

بر هر زن و هر مرد کجا بر وزد آن باد گویی مگر آن باد همی از ختن آید

نی نی ز ختن باد چنان خوش نوزد هیچ کان باد همی از بر معشوق من آید

هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

مولوی در استقبال از غزل بالایی رودکی اینگونه سروده است:

هر باد که از سوی بخارا به من آید با بوی گل و مشگ و نسیم و سمن آید

بر هر زن و هر مرد که آن بوی اثر کرد گویند که آن بوی همه از ختن آید

نی نی ز ختن چشمه خوش می ندهد بوی این بوی هی از بر معشوق من آید

هر شب نگرانم ز یمن تا تو برآیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

بی شک معروفترین شعر و سروده رودکی که در ادب پارسی سخت نیکو افتاده باشد همان غزلی است که در بازگرداندن امیر نصر سامانی به بخارا سروده شده است. با مطلع:

{ بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی }

مولوی در تقلید از آن اینگونه سروده است:

بوی باغ و گلستان آید همی بوی یار مهربان آید همی

از نثار گوهر یارم مرا آب دریا تا میان آید همی

با خیال گلستانش خارزار نرم تر از پرنیان آید همی

رودکی در شعر و اندیشه حافظ کاملاً تاثیر گذار نشان می دهد و جدای از تضمین حافظ از شعر رودکی سبک شاعری و اندیشه های شاعرانه رودکی نیز در شعر حافظ به وفور دیده می شود. از همین غزل فوق خواجه حافظ شیرازی غزلسرای بزرگ سده هشتم در استقبال از مهاجمی که احتمالاً امیر تیمور است اینگونه شعر رودکی را یاد آوری کرده و دیگران را به غازی مهاجم فرا می خواند:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

بوالفضل بلعمی و رودکی

نوشتار اصلی: رابطه میان رودکی و ابوالفضل بلعمی

رودکی و ابوالفضل بلعمی به یکدیگر علاقه بسیار داشته اند، چنانکه ابوالفضل بلعمی گفته است «در عرب و عجم، رودکی را نظیری نیست». در مقابل رودکی نیز بلعمی بزرگ را مدح بسیار گفته است و صله دریافت می کرده است. گویا این بیت را رودکی در مدح خواجه بلعمی گفته است:

چه فضل میر ابوالفضل بر همه ملکان چه فضل گوهر و یاقوت بر نبیره پیشیز

نبش قبر

در سال ۱۹۴۰ یعنی هزار سال پس از مرگ رودکی، صدرالدین عینی، بنیانگذار ادبیات پارسی بر آن شد که از شواهد موجود در «تاریخ سمرقند» گور وی را بیابد. سرانجام پس از تلاش‌های بسیار وی موفق شد گور وی را چنان که در تمامی تذکره‌ها آمده در یک گورستان قدیمی در بنجرود شناسایی نماید. در سال ۱۹۶۵، گروهی باستان شناس روسی به رهبری گراسیموف - پیکر تراش نامی روس - گور وی را شکافتند. پس از تحقیقاتی که بر پیکر وی انجام شد و با مبنا قرار دادن اشعار خود شاعر چهره وی را ترسیم نمودند. نتیجه آن تحقیقات این شد که کسی چشمان شاعر را نکشیده است بلکه سر وی را روی آتش یا زغال گذاخته گرفته اند که موجب سوختن و کوری چشم وی گشته است. همچنین شکستگی‌های متعدد در ستون فقرات و دنده‌های وی از شکنجه شدنش پیش از مرگ حکایت می‌کند.

پایان قسمت سوم بخش هفتم

ادامه دارد